

## برسازی چهارچوبی برای درک الگوی همکاری فراگیر چین در غرب آسیا

سامان بیات<sup>۱</sup>

### چکیده

غرب آسیا به دلیل اهمیت چندبعدی خود در ساختار نظام بین‌الملل همواره کانون حضور و رقابت بازیگران بین‌المللی و قدرت‌های نوظهور بوده است. این حضور، آثار و پیامدهای متعددی به‌جای گذاشته؛ و موجب ایجاد چالش‌های فراوانی برای بازیگران گردیده است. یکی از این بازیگران چین می‌باشد که تا قبل از سال ۲۰۰۱، حضور محدودی در غرب آسیا داشته است؛ اما در حال حاضر چین به مراتب روابط فراگیر و چندجانبه‌ای را در منطقه غرب آسیا دنبال می‌کند. در این راستا مقاله حاضر در یک رویکرد توصیفی - تحلیلی و با استفاده از داده‌های آماری به دنبال پاسخ به این سوال می‌باشد که از منظر چهارچوب برسازی مؤلفه‌های رویکرد چین به غرب آسیا برچه مبنایی می‌باشد و این رویکرد تا چه میزان مورد مقبولیت و پذیرش در منطقه بوده است؟ بر این مبنا چین رویکرد خود را بر مدار جنوب-جنوب، همزیستی مسالمت‌آمیز، احترام متقابل، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله، برابری و منفعت متقابل قرار داده است. در این رویکرد عوامل تاریخی، فرهنگی و هویتی از جمله فرهنگ چهره، قرن تحقیر که چین متعهد شده است نه بعنوان حامی، بلکه شریک در استعمارزدایی و توسعه عمل کند، تفکر کنفوسیوسی که یک نظام ارزشی - اخلاقی مبتنی بر میانه‌روی، خیرخواهی و میانجیگری ترویج می‌دهد نقش موثری در روابط فراگیر چین در غرب آسیا داشته و از سوی دیگر سنجش افکار عمومی نشان می‌دهد که چین در ایجاد انگاره و ذهنیت مشترک و مثبت در اذهان ساختار سیاسی و اجتماعی منطقه غرب آسیا موفق بوده است.

واژگان کلیدی: برسازی، همکاری، چین، غرب آسیا، سیاست خارجی

<sup>۱</sup> کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) Saman.bayat72@gmail.com

## مقدمه

رد پای چین در غرب آسیا طی دو دهه گذشته بطور قابل توجهی افزایش یافته است. از سال ۱۹۷۸، زمانی که دنگ شیائوپینگ سیاست خارجی را تابع نیازهای داخلی توسعه و رشد اقتصادی قرارداد، چین به دنبال تضمین واردات انرژی قابل اعتماد برای کمک به حفظ این فرآیند بود. غرب آسیا بعنوان تأمین‌کننده اصلی نفت و گاز، منطقه مهمی در این زمینه بود، بویژه پس از سال ۱۹۹۳ که چین به یک وارد کننده عمده انرژی تبدیل شد. گسترش و تعمیق روابط چین با غرب آسیا با تغییر محیط بین‌المللی هم‌زمان شده بود. در بیشتر دوران پس از جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا قدرت هژمونیک در منطقه بوده است. با این حال، در دهه گذشته، نفوذ آمریکا در حال کاهش نسبی بوده است. موقعیت ایالات متحده آمریکا در منطقه به دلیل ناتوانی آن در پایان دادن به جنگ علیه تروریسم در افغانستان یا تأمین امنیت در عراق پس از تهاجم سال ۲۰۰۳ و اشغال متعاقب آن تضعیف شده است. در نتیجه، فضا برای اعمال نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و خارجی باز شده است که منجر به منطقه‌ای چندقطبی‌تر گردیده است. غرب آسیا همچنین بعنوان محل درگیری‌های مختلف مشهور است. درگیری‌های مذهبی، درگیری‌های ملی و قومی و اقتصادی و امنیتی باهم ترکیب شده‌اند از این‌رو غرب آسیا مجموعه پیچیده‌ای از درگیری‌ها: بین ادیان مختلف (فلسطین و اسرائیل)، فرقه‌های مذهبی مختلف (سنی و شیعه)، گروه‌های قومی مختلف (کرد و ترک) و حتی بین میانه‌روها و رادیکال‌ها (سازمان آزادی‌بخش فلسطین و حماس) که حتی باعث چندین جنگ محلی شده است. همچنین این منطقه به کانون تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی تبدیل شده است. از این‌رو به دلیل فقدان قدرت مسلط، قدرت‌های منطقه - ترکیه، ایران، مصر، عربستان سعودی و حتی عراق - بر سر رهبری غرب آسیا با یکدیگر رقابت می‌کنند. درگیری بین قدرت‌های کوچک و متوسط اغلب به مداخله قدرت‌های خارجی منجر شده است. قدرت‌های خارجی اغلب از کشورها، مذاهب یا فرقه‌های مذهبی مختلف حمایت می‌کنند تا منافع خود را تأمین کنند. قدرت‌های بیرونی معمولاً به سه طریق با این مسائل برخورد می‌کنند: رویکرد عدم دخالت، حمایت از یک طرف بر طرف دیگر، یا بهره‌برداری و تأمین منافع از ایجاد تنش و بحران. در این چهارچوب باتوجه به وضعیت تنش و قطب‌بندی در غرب آسیا چین توانسته الگوی همکاری خود را با کلیه بازیگران در حال رقابت با یکدیگر گسترش دهد و روابط دوستانه‌ای با رژیم‌های مختلف برقرار کند و چین از محبوبیت و مقبولیت قابل توجهی در غرب آسیا برخوردار است این امر نه تنها در میان نخبگان سیاسی و تجاری، بلکه در میان مردم عادی نیز وجود

دارد و فعالیت‌های دیپلماتیک، تجاری و فرهنگی گسترده چین در غرب آسیا، این کشور دور و ناآشنا را تا حدی وارد زندگی روزمره مردم این منطقه کرده است که بی‌سابقه و احتمالاً غیرقابل برگشت است. در این راستا همواره الگوی تبیین روابط فراگیر و چندبعدی چین در غرب آسیا در چهارچوب اقتصادی سیاسی بین‌الملل - واقع‌گرایی-لیبرالیسم - مطالعات امنیت تأکید بیشتر شده است بر این اساس پژوهش حاضر به دنبال تبیین الگوی رفتاری چین از منظر مکتب برسازی که در مورد چگونگی درک افراد از آنچه مشاهده و تجربه می‌کنند است؛ و همچنین اینکه چگونه چارچوب‌های معنایی مشترک و بین‌الذهانی، هنجارها، ایده‌ها، هویت، فرهنگ و تاریخ بر نحوه درک متقابل و تعامل کشورها تأثیر می‌گذارند می‌باشد. نویسنده معتقد است باتوجه به تاریخچه گردش هژمون‌ها و ابرقدرت‌ها در غرب آسیا جایگاه ابرقدرت‌ها بواسطه پیامدهای سیاست‌های اتخاذ شده همواره مورد پذیرش و مقبولیت نبوده است و همواره نگاهی استعماری و مداخله‌گر به منظور تغییر نظم و ترتیبات منطقه و در راستای منافع خود بر آنها سایه افکنده اما چین بعنوان یک بازیگر ابرقدرت نوظهور در نظام بین‌الملل و منطقه از چنین وضعیتی برخوردار نیست زیرا حافظه تاریخی ساختار جوامع انسانی ایده‌ها و هنجارها و هویت و باورهای مشترک در غرب آسیا نقش به‌سزایی در پذیرش و مقبولیت ۲۷ و همکاری متقابل یک بازیگر خارجی در منطقه دارد. زیرا روابط فراگیر چهارچوبی متقابل دارد بگونه‌ای که کشورها بعنوان نماینده شهروندان خود و بویژه تصمیم‌گیرندگان، باید این آگاهی و باور مشترک را داشته باشند که آیا شهروندان و تصمیم‌گیرندگان دیگر کشورها دوست یا دشمن آن هستند. درعین حال، تصمیم‌گیرندگان آگاه هستند که کشورهای دیگر نیز همین فهم و ادراک متقابل را دارند بنابراین، برای یافتن دوستان بین‌المللی، آنها مشتاق هستند تا کشور و شهروندان را در همدلانه‌ترین حالت ممکن معرفی کنند. از این‌رو تصمیم‌گیرندگان چینی با برجسته کردن اشتراکات با سایر کشورها، بیان انگاره‌های ذهنی خود در چهارچوب آموزه‌های فرهنگی، هویت، هنجارها و زیست تاریخی خود روابط بین‌المللی مثبت را تقویت می‌کنند. از سوی دیگر باتوجه به سابقه تاریخی چین و مسیر متفاوت رشد و توسعه چین نسبت به سایر ابرقدرت‌ها و کارنامه سیاست خارجی آن مبتنی بر تقویت همبستگی جنوب-جنوب، عدم‌مداخله، منافع متقابل، دوستی بین‌المللی، کمک بی‌قید-وشرط، باور مشترک در رنج استعمار غربی توانسته است انگاره‌های ذهنی مشترک و پذیرنده‌ای در روابط خود با غرب آسیا ایجاد کند.

## ۱- چهارچوب نظری

## ۱-۱- مکتب برسازی

رویکرد برسازی در برابر مادی‌گرایان که بر بنیادی‌ترین امرهای مسلم جامعه و سرشت سازمان‌دهی نیروهای مادی می‌دانند بر معنا تکیه می‌کنند معناانگاران بنیادی‌ترین حقیقت را سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی می‌دانند که به معنای توزیع انگاره‌ها و شناخت‌هاست. معانی که مبنای عمل انسان‌هاست از نظر برسازی، ذاتی نیست بلکه در تعامل انسانی شکل می‌گیرد. برسازی سیاست بین‌الملل را براساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و هویت بها می‌دهند. بویژه بر آگاهی بشر تکیه می‌کند. برسازی جهان را در حال شدن (برساخته شدن) از طریق فرایند تعامل میان کارگزاران یعنی افراد، بازیگران غیردولتی، دولت‌ها و ساختارهای محیط تبیین می‌کند و به نوعی فرایند ساخت متقابلی میان ساختار و کارگزار وجود دارد و به جای این تصور که یک بازیگر خاص سیاست خارجی منافع شخصی دارد، برسازی نشان می‌دهد که چگونه این منافع از طریق فرایند تعامل با محیط‌های بسیط برساخته می‌شوند و این محیط بسیط می‌تواند با هنجارهای اجتماعی یا گفتمان‌های اجتماعی تعریف شود (Adler, 2002: 95).

۲۸

از منظرگاه مکتب برسازی اصل و توجه خاص بر ساخت و پرداخت اجتماعی سیاست جهان است و درصدد تبیین حیات اجتماعی و تأثیر آنها بر جنبه‌هایی از سیاست جهان می‌باشد و اهمیت ساختارهای هنجاری یا اندیشه‌ای در کنار ساختارهای مادی است زیرا تعیین‌کننده چگونگی تفسیر کنشگران از محیط پیرامونی خودشان است از این‌رو بر ساختارهای اندیشه‌ای تأکید دارند که معتقد هستند نظام نهادینه شده، هویت‌های اجتماعی کنشگران را رقم می‌زند و هویت‌های اجتماعی نیز سازنده منافع کنشگران و شکل‌دهنده کنش‌های آنان محسوب می‌گردد. در رویکرد برسازی نیکولاس اونف بر اهمیت شرایط مادی تأکید می‌کند و اینکه نمی‌توان مانند ونت همه‌چیز را به امر ذهنی تقلیل داد. اونف هم بر نقش مهم قواعد و کردارها و تصمیم‌ها اشاره دارد زیرا معتقد است این قواعد هستند (اعم از تکوینی و تنظیمی) که ساختاربخش کردارها و شکل‌دهنده شرایط انتخاب هستند، معنای رفتارها را مشخص می‌کنند این قواعد هستند که عوامل مادی را به منابع تبدیل می‌کنند. برسازی ضمن دور شدن از خردگرایی و نواقعی‌گرایی در دامن بسا ساختارگرایان نیز نمی‌افتند زیرا آنها به تأثیر متقابل ساختار و کارگزار اشاره می‌کنند و معتقدند ساختار جدا از فرآیند کنش‌گران وجود ندارد (گریفیتس و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۹-۹۰).

ساختارگرایان تقلیل‌گرا مانند نواقح‌گرایی گریان بر تقدم ساختار دولت بر ساختار نظام بین‌الملل تأکید می‌کنند اما ساختارگرایان نظام جهانی مثل والرشتاین به وجه ثانویه ساختار دولت در برابر ساختار بین‌الملل قائل‌اند و در نگاه برسازی افراد و دولت‌ها هستند که به ساختار قوام می‌دهند اما خود آنها بواسطه ساختار است که قوام می‌یابند. از سویی دیگر درباره آنارشی بعنوان مهم‌ترین مفهوم روابط بین‌الملل معتقدند که منطق ثابتی ندارد و شرایط آنارشی تعیین‌کننده هویت کنشگران نیست بلکه این تعاملات آنها هستند که هویت‌شان را ساخت می‌بخشد. آنها معتقدند هرگونه افزایش قدرت خطری نیست بلکه هرگاه دیگری دشمن پنداشته شود کوچک‌ترین افزایش قدرت خطر و تهدید تلقی می‌شود و این معانی جمع‌اند که به ساختارهای سازمان دهنده کنش شکل می‌دهند. تهدید امر اجتماعی و برساخته است که بعد از تعامل شکل می‌گیرد طبیعی مسلم و از پیش تعیین شده نیست و معنای آن وابسته به تعاملات است (قوام، ۱۳۹۳: ۲۲۶). از این‌رو دولت‌ها هویت مورد علاقه‌ای را پرورش می‌دهند که بینش ایده‌آلی از خود را نه تنها در داخل، بلکه در سطح بین‌المللی ارائه می‌کند. دولت‌ها تصورات محکمی از نقش مناسب و برحق خود در سطح بین‌المللی شکل می‌دهند. زمانی که بینش داخلی یک دولت از خودش با تصور سایر کشورها از آن مطابقت ندارد و بویژه ۲۹ هنگامی که جامعه بین‌المللی هویت موردنظر یک دولت را رد می‌کند، تنش قابل توجهی در جامعه بین‌المللی ایجاد می‌کند که درنهایت می‌تواند بصورت درگیری واقعی ظاهر شود (wend, 1992: 399).

در این راستا برسازی دو شکل اصلی به خود گرفته است: ۱- برسازی سیستمی؛ ۲- برسازی کل‌نگر. در رویکرد سیستمی علاقه نواقح‌گرایان را به نظریه سیستمی را می‌پذیرد و الکساندر ونت بیشتر به تبیین این رویکرد می‌باشد و معتقد است هویت دولت منافع آن و منافع‌اش نیز به‌نوبه خود کنش‌های آن را می‌سازد اما ونت میان هویت جمع‌ی دولت که شامل ویژگی‌های انسانی، مادی و ایدئولوژیک داخلی آن و هویت اجتماعی دولت یعنی معنایی که کنشگر وقتی از درون چشم دیگران نگاه کند برای خودش قائل می‌شود فرق می‌گذارد و ساختارهای نهادین بین‌المللی دولت‌ها را در مقام کنشگران بین‌المللی مشروع می‌سازد و رویه‌های دولت‌ها نیز خودبه‌خود چنین ساختارهایی را بازتولید می‌کنند. اما رویکرد دوم از برسازی چهارچوبی فراگیرتر اتخاذ می‌کند و به دنبال این است که پدیده‌های داخلی و بین‌المللی را در دل خود جای دهد و در پی این است که ساختارها و فرایندهای داخلی و

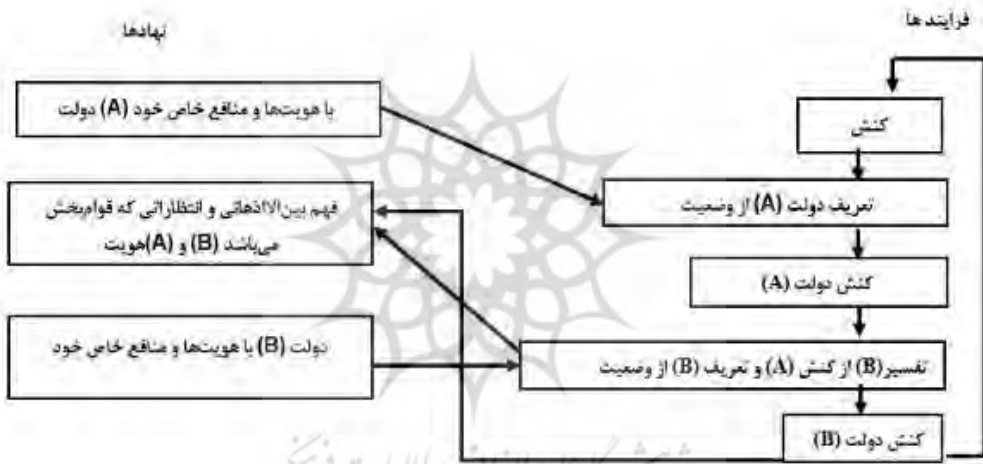
بین‌المللی را در دو چهره یک نظام اجتماعی واحد قلمداد کند اما آنان منکر وجود حوزه‌های داخلی و بین‌المللی نیستند بلکه این جداسازی را یک ساخته تاریخی و نتیجه نظم سیاسی مدرن می‌دانند که حول دولت‌های سرزمینی برخوردار از حاکمیت برپاشده است (لینکلتر، ۱۳۸۹: ۵۲۲). در این راستا برسازی مباحث اساسی را در روابط بین‌الملل وارد می‌کند از جمله مفهوم هویت بعنوان امری محوری در فرایند مشارکت در معانی جمعی و اجتماعی که ماهیتی متغیری دارد و امری است اجتماعی بر این اساس که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود و برداشت بازیگران از خود منافع و اهدافشان متغیر است و به دنبال شکل‌گیری یک هویت جدید منافع جدید هم‌شکل می‌گیرد؛ و بازیگر در عرصه بین‌المللی تصورات خود از دیگران و اهداف خود را مشخص می‌کند و کنش می‌کند و روابط خود را با سایر بازیگران تنظیم می‌کند (Wind, 1997: 240).

ساختار و کارگزار یکی دیگر از مفاهیمی است که به آن توجه می‌کنند و وارد ادبیات روابط بین‌الملل می‌کنند و از منظر آنها ساختار و کارگزار بصورت دوسویه یکی دیگر را قوام می‌دهند و ساختار بعنوان پدیده‌ای نسبتاً پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شود و براساس آنها کنشگران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند و سوی دیگر ساختار جدای از رویکردهای کنشگران وجود ندارد (Went, 1992: 114). نقش هنجارها و هنجارپذیری در سیاست بین‌الملل و نقش آن در شکل‌گیری هویت یکی دیگر از مفاهیم بیان شده در مکتب برسازی است که به دو طریق این هنجارها بر رفتار بازیگران تأثیر می‌گذارد، طریقه اول هنجار مانند قواعدی‌اند که هویت بازیگران را تعیین و شکل می‌دهد. در طریقه دوم هنجارها و هنجارپذیری نقش تنظیم‌کننده رفتار بازیگران را انجام می‌دهد (آقایی، ۱۳۸۷: ۶). بازیگران در تعامل متقابل خود براساس انگاره‌ها و ایده‌های ذهنی خود عمل می‌کنند از دیدگاه آنها بازیگران کنشگران جامعه‌شناختی و ایفا کننده نقش هستند نه صرفاً کنشگر اقتصادی از این منظر بازیگران براساس هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر سابقه‌ای از عوامل تاریخی، ذهنی، فرهنگی، تجربی تصمیم‌گیری می‌کنند و این هنجارها که خود از طریق جامعه‌پذیری برای کنشگران درونی می‌شود، منافع و اهداف بازیگران را تعریف کرده و به آن جهت می‌دهد.

#### ۱-۲- تأثیر هنجارها بر سیاست خارجی

یکی از مفروضات اساسی برسازی این است که کنشگران و ساختارها بطور متقابل یکدیگر را شرطی می‌کنند. به این معنا که قواعد توسط بازیگران تشکیل می‌شوند و در عین حال بازتولید می‌شوند و

در نتیجه توسط آنها تأیید می‌شوند. برسازی از ساختار متقابل عامل و ساختار (بین‌الذنهانی) صحبت می‌کنند در ادبیات جامعه‌شناسی، اغلب از این بعنوان «هم‌سازی» واقعیت یاد می‌شود. هدف تئوری برسازی بصورت اکتشافی این است که چرا دولت‌ها درگیر چنین الگوهای پایداری هستند و اینکه چرا دولت‌ها رفتار و هنجارهای خود را در یک موقعیت خاص تغییر می‌دهند، فرآیند شکل‌گیری هویت یکی از جنبه‌های بسیار مهم برای شناسایی علایق یک کنشگر است تا توضیحی برای تغییر مشاهده شده در ارزش‌ها و بعداً منافع ناشی از آن به دست آید. ونت معتقد است که هویت‌ها و منافع برساخته‌های اجتماعی بوده و از طریق شناخت بین‌الذنهانی شکل گرفته و حاصل فرآیند تعامل است. نمودار (۱) گویای این ادعا می‌باشد.



نمودار شماره ۱ الگوی هم‌سازی

منبع: سازمندی، ۱۳۸۴

بر ساخت‌گرایان فرض می‌کنند که هویت‌ها و منافع ناشی از فرآیند تعامل بین دولت‌ها است و دولت‌های متقابل از طریق کنش‌های خود سیگنال‌هایی را ارسال می‌کنند که توسط دولت‌های دیگر تفسیر می‌شوند. شکل‌گیری هویت «خود» در یک درک ساخت‌گرای اجتماعی به هویت «دیگری» بستگی دارد، ونت از «نقش‌گیری» و «تناوب» صحبت می‌کند. اگر رفتار آنها تهاجمی نسبت به خود باشد، «دشمن» در نظر گرفته می‌شود؛ اگر اقدامات آنها مبتنی بر بی‌تفاوتی یا رقابت خودخواهانه باشد که تحت آن همکاری می‌کنند، دولت بعنوان «رقیب» در نظر گرفته می‌شود؛ یا اگر روابط و

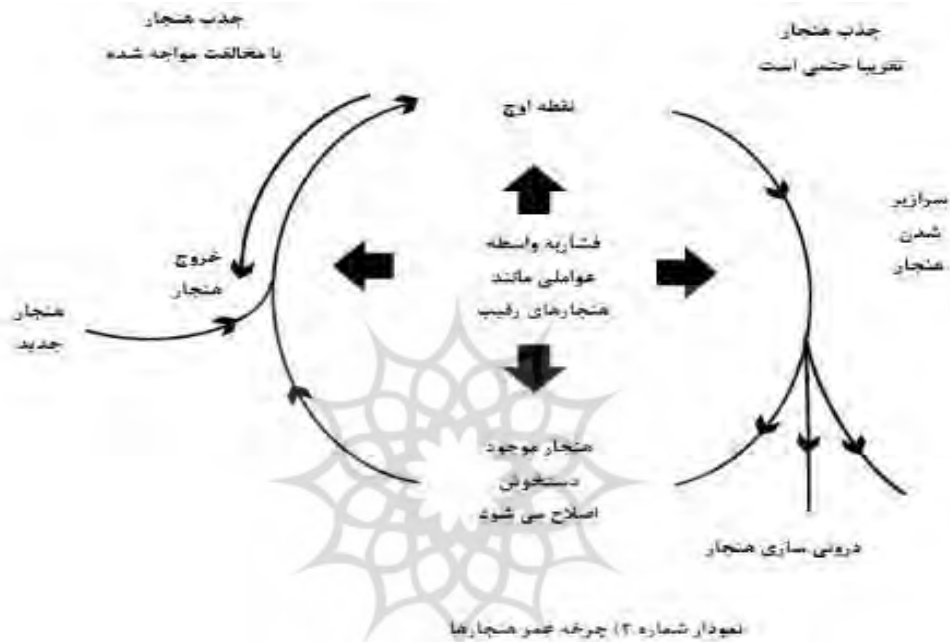
ارتباطات هماهنگ و دوستانه باشد، دولت «دوست» در نظر گرفته می‌شود. تعریف «خود» براساس ادراک متقابل در قالب یکی از آن سه نوع است (Wendt, 1999: 26163). همچنین ساختار سیستم شامل دانش و ادراکات مشترک بین‌الذنهانی است که بعنوان دانش جمعی نیز شناخته می‌شود. تحت تأثیر تعامل با دیگران، دولت‌ها دائماً هویت و علایق خود را تغییر می‌دهند و این تغییرات مستمر منجر به دگرگونی در کل سیستم می‌شود. فرآیندها و پرسش انتقادی از «خود» در نهایت منجر به درک متفاوتی از نقش و هویت خود دولت‌ها می‌شود. تغییر دیدگاه‌های هنجاری به لحاظ نظری در سه مرحله صورت می‌گیرد. ابتدا یک هنجار مطلوب جدید تنظیم می‌شود. ثانیاً این هنجار درونی شده است. سوم و آخر، تأثیرات اجتماعی شدن و فراگیری رخ می‌دهد که هنجار را جهانی می‌کند (Wendt, 1993: 419). هنجار بطور کلی بعنوان معیاری از رفتار مناسب برای بازیگرانی با هویت مشخص تعریف می‌شود (Finnemore, 1998: 891).

هنجارها از رفتار متمایز هستند حتی اگر عموماً با قضاوت‌های ارزشی مرتبط باشند. بنابراین اغلب بعنوان ابزارهایی در نظر گرفته می‌شوند که استانداردهای رفتار «خوب» یا «بد» را نشان می‌دهند، اگرچه اکثر هنجارهای مورد مطالعه توسط محققان روابط بین‌الملل تمایل دارند بر روی افراد دارای ارتباط مثبت تمرکز کنند (Kowert and Legro, 1996: 485-6). در مقابل، عقاید و باورهایی که ممکن است گاهی با هنجارها اشتباه گرفته شوند، نیازی به هیچ ارتباط متمایز با رفتار بازیگر، هیچ الزامی برای پذیرش جمعی و یا هیچ دلبستگی به قضاوت‌های ارزشی ندارند. هنجارها مفهوم «رفتار صحیح» را در جامعه ترویج می‌کنند، زیرا اقدامات دولت‌ها را توجیه می‌کنند. پس از نهادینه شدن، هنجارها که براساس باورها و ارزش‌های تثبیت شده عمل می‌کنند، منبع مشروعیت می‌شوند و رفتار دولت‌ها را محدود می‌کنند (Berger, 1996: 327; Katzenstein, 1996: 5). دولت‌ها بطور مستمر هویت‌ها را خلق و بازآفرینی می‌کنند و هنجارها را مجدداً ارزیابی می‌کنند و بنابراین تصورات مربوط به منافع خود را از طریق آزمایش مداوم این هویت‌ها و هنجارها در برابر رویدادهای واقعی و از طریق تعامل با سایر دولت‌ها تغییر شکل می‌دهند (Barnett, 1996: 412; Berger, 1996: 326; Wendt, 1992: 399-411).

هنجارها مفاهیمی پویا هستند و در نتیجه نباید بعنوان ایستا نگرست، بلکه باید تحت تأثیر نیروهای تکامل و تغییر قرار گیرند. با نگاهی به خاستگاه هنجارها و مکانیسم‌های اعمال نفوذ آنها، می‌توان شرایطی را که تحت آن هنجارها غالب می‌شوند، شناسایی کرد. بطور معمول، قبل از به وجود آمدن



یک هنجار، هیچ منفعت شخصی در ترویج آن وجود ندارد انواع تأثیرات منجر به ایجاد هنجارهایی می‌شود که به گفته فینمور و سیکینک، از یک چرخه استاندارد زندگی از ظهور، از طریق یک نقطه اوج به یک سقوط که همانطور که در شکل شماره ۲ (چرخه عمر هنجارها) نشان داده شده است، منجر به درونی‌سازی می‌شود (Finnemore and Sikkink, 1998: 887-917).



تغییرات در هنجارها در هر مرحله از چرخه آنها و در طول تحولات بعدی، تحت تأثیر بازیگران مختلف قرار می‌گیرند و مشخص می‌شوند که هنجارها را تحت تأثیر رفتارهای متنوع قرار می‌دهند تا بر آنها تأثیر بگذارند. بسیاری از هنجارها منابع خود را در مسائل داخلی به اشتراک می‌گذارند، سپس با فرآیند پذیرش جهانی خارج از محیط داخلی خود بین‌المللی می‌شوند. در مرحله اول از مدل چرخه زندگی هنجارهای فینمور و سیکینک، مبتکران هنجار، توده بحرانی از دولت‌ها را متقاعد می‌کنند تا هنجارهای جدیدی را که در تعادل با هنجارهای موجود وجود دارد، اتخاذ کنند و بنابراین نقطه عطفی ایجاد می‌کنند که پس از آن مرحله دوم هنجار ایجاد می‌شود. تکامل آغاز می‌شود فینمور و

<sup>1</sup> Author's figure is according to Finnemore and Shikkink's (1998: 894-905) norm life cycle

سیکینک در بحث خود از چرخه زندگی هنجار پویایی انتشار هنجارها را استدلال می‌کند. آنها خاطرنشان می‌کنند که در پایان مرحله اول چرخه، زمانی که نقطه عطف پشت سر گذاشته شد، پذیرش هنجار توسط بازیگران دیگر بطور فزاینده و به سرعت متعدد می‌شود (Finnemore and Sikink, 1998: 890-95). و از طریق فرآیند درونی‌سازی، هنجار اجرا می‌شود و بطور گسترده پذیرفته می‌شود و در قانون اساسی و شیوه‌های کاری یک دولت گنجانده می‌شود، در نتیجه آن را بسیار قدرتمند می‌کند. اگرچه مراحل نشان‌دهنده چرخه زندگی اصلی یک هنجار است، توانایی آن برای عبور از کل این فرآیند به دور از قطعیت است، زیرا هنجارها برای پذیرش یا دستیابی به مرحله سرازیر شدن با یکدیگر رقابت می‌کنند. هنگامی که هنجار پذیرفته شد، تأثیرات فراملی ممکن است از اشاره‌ای داخلی در تکامل هنجار و انتشار بعدی مهم‌تر باشد. هنجارسازان اغلب از تطابق بین هنجارهای فراملی و باورها و شیوه‌های محلی برای تسهیل پذیرش و اجرای آنها استفاده می‌کنند. کلید پذیرش موفقیت‌آمیز یک هنجار فراملی در پتانسیل آن برای بومی‌سازی نهفته است. عاملی که در تکامل یک هنجار نقش اساسی دارد (Acharya, 2004). فرآیند و نتیجه بومی‌سازی اغلب پیچیده است، اما کلید موفقیت آن در مداخله سازنده و تعامل انعطاف‌پذیر نهفته است. فرآیند بومی‌سازی معمولاً منجر به درونی‌سازی یک هنجار داخلی، مانند حاکمیت یا توسعه‌گرایی می‌شود و در تعریف منافع داخلی نقش دارد. همانطور که نفوذ هنجار در داخل گسترش می‌یابد، بر تعاملات کشور با جامعه بین‌المللی گسترده‌تر تأثیر می‌گذارد و باعث انتقال بیشتر هنجار به یک هنجار بین‌المللی مانند آسیایی‌گرایی، دوجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی یا بین‌المللی‌گرایی می‌شود (Hook, 2001:72-5).

دو عامل مهم در چرخه زندگی هنجار نقش اساسی دارند: مبتکران یا خالقان هنجار و هویت نظام حاکم. مبتکران هنجار بطور فعال با افزایش آگاهی از هنجار، ادراک بهبود یافته‌ای از رفتار مناسب را در جوامع خود ایجاد می‌کنند. مبتکر معمولاً با به چالش کشیدن اهمیت هنجار جدید با به چالش کشیدن منطق تناسب هنجارهای موجود و متضاد، چارچوبی شناختی را به منظور گسترش درک جمعی می‌سازد. هدف این فرآیند فراخوانی تعهد همدلانه، نوع‌دوستانه یا عقیدتی از سوی جامعه برای درک مطلوب هنجار جدید است. مبتکر مطابق با مفهوم بازتعریف شده از علاقه خود عمل می‌کند (Finnemore, 1998: 893-899). همچنین هویت نقشی تسهیل‌کننده در بومی‌سازی هنجارها ایفا می‌کند، زیرا هنجارهای خارجی اغلب نیاز به انطباق اولیه با شرایط محلی دارند. این

اجازه را می‌دهد تا هنجار بعنوان تقویت کننده یک جامعه بدون از بین بردن هویت آن تلقی شود؛ و همچنین منجر به تقویت هنجارهای موجود و رهبری آن توسط عوامل محلی می‌شود که قانع کننده‌تر از عوامل خارجی تلقی می‌شوند، بدون اینکه توسط آنها دستکاری شده شوند؛ بنابراین، ابتکاراتی که به دنبال انطباق با حساسیت‌های محلی هستند، به جای آنهایی که به دنبال جایگزین کردن آنها هستند، به احتمال زیاد موفق می‌شوند. از آنجایی که تغییر نه تنها به عامل بلکه به باورهای محلی شکل دهنده آن بستگی دارد، محلی‌سازی بعنوان پیش‌رونده تلقی می‌شود تا قهقرایی و ایستا (Acharya, 2004: 241-70).

## ۲- هویت و سیاست خارجی چین

جنبه‌های مختلف هویت داخلی چین بطور طبیعی بر سیاست خارجی چین تأثیر می‌گذارد، اما میزان آن مشخص نیست. مبارزه از یک کشور در حال توسعه برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی، چین را در راستای میل به جنوب جهانی واداشته است. این هویت در تلاش‌های مائوتسه تونگ برای استفاده از اشتراکات خود با جهان سوم برای ایجاد تعادل در برابر نظام سلطه ایالات متحده آمریکا<sup>۳۵</sup> منشأ پیدا می‌کند. چین در اواسط قرن بیستم در حالی که در تلاش برای یافتن جایگاه خود بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا بود، سیاست خارجی مائو مدتی در تلاش بود تا نیروهای جهان سوم را علیه «نظام سلطه آمریکا» و «تجدیدنظرطلبی شوروی» متحد کند (Lee, 2008: 3). این همدلی با کشورهای جهان سوم محصول احیای ایدئولوژی لنینیستی و مائوئیستی و قربانی شدن مشترک با «جنوب» به دست نیروهای استعمارگر می‌باشد (Rozman, 2001:90). وابستگی به جنوب یکی از بسیاری از هویت‌های چین توصیف و استدلال می‌شود که چین خود را دارای همبستگی جنوب-جنوب می‌داند و در مورد مسائلی مانند حقوق بشر و تغییرات آب و هوایی از غرب دور می‌شود (Shambaugh, 2011:15). همچنین تصویر چین بعنوان نماینده جهان سوم، زمینه‌ای برای بازسازی تصویر بین‌المللی آن پس از کشتار میدان تیان‌آنمن<sup>۱</sup> فراهم کرده است (Shichor, 1992:90). این هویت در پی سخنرانی وزیر امور خارجی چین وانگ یی<sup>۲</sup> در سال

<sup>1</sup> Tiananmen Square

<sup>2</sup> Wang Yi

۲۰۱۳ که کشورهای در حال توسعه را بعنوان اصل سیاست خارجی چین معرفی کرد. به قرن بیست و یکم راه پیدا می‌کند (Heberer, 2013: 118).

برخی معتقد هستند که تلاش‌های چین در جهان سوم لزوماً در هويت همدلانه منعکس نمی‌شود، بلکه هدف غیرواقع‌بینانه‌ای بعنوان ابزاری برای مبارزه بانظم سلطه ایالات متحده آمریکا است (Van, 1970). از سویی رابطه بین چین و جهان سوم در بهترین حالت مبهم است، جایی که برخی چین را متحد قوی غرب آسیا از طریق عدم‌مداخله توصیف می‌کنند، برخی دیگر با اشاره به استخراج منابع برای تقویت رشد اقتصادی چین یا بعنوان وسیله‌ای استراتژیک برای مقابله با نیروی ایالات متحده آمریکا و روسیه تصویری از بی‌تفاوتی به مبارزات جهان سوم را ارائه می‌دهند. با این وجود گفتمان هويت مدرن چینی نشان می‌دهد که چین یک شریک مشتاق و توانا در تمام ابعاد است. این هويتي است که به چین نسبت داده می‌شود که با تعاملات منطقه‌ای آن آغاز شد. در توصیف روابط چین در منطقه آسیا، چین را دیگر قربانی نمی‌دانند، بلکه شریکی مشتاق در جامعه بین‌المللی است (Shambaugh, 2004:70). اما مایکل بکلی<sup>۱</sup> در تحلیل تطبیقی خود از چین و ابرقدرت‌های کنونی و گذشته، در نهایت چین را از طریق قدرت اقتصادی به سایرین مرتبط می‌کند و متوجه می‌شود که چین فاقد دارایی‌های نامشهود مانند حقوق مالکیت، سیستم قضایی کارآمد و همچنین مهارت‌ها، دانش و اعتماد است (Beckley, 2012). برخی پژوهشگران چین را بعنوان یک مدل «بازیگر منطقی واحد» توصیف می‌کند. اگرچه فضا را برای تعامل بین سیاست و بوروکراسی باز می‌کند که اهداف اقتصادی ملی بر منافع محلی غلبه دارد (Harry, 2008:118). با این حال، علیرغم فراوانی نظرات که در مورد موفقیت‌های اقتصادی چین اشاره می‌کند، ژاک چارمز<sup>۲</sup> نسبت به قرائت سطحی از چین هشدار می‌دهد و می‌گوید: پیش‌پا افتاده است که باور کنیم نفوذ چین بر جهان عمدتاً و بطور عمده اقتصادی خواهد بود در صورتی که در نقطه مقابل تأثیرات سیاسی و فرهنگی احتمالاً حداقل به اندازه گسترده اقتصادی خواهد بود (Jacques, 2012).

موقعیت چین بعنوان وارث تمدن بزرگ تاریخی نقش مهمی در درک هويت چینی مدرن دارد. ظهور چین بعنوان موفقیت سوسیالیسم<sup>۳</sup> چینی تلقی می‌شود و کنفوسیونیسم<sup>۴</sup> بعنوان محور ایدئولوژی

<sup>1</sup> Michael Beckley

<sup>2</sup> Jacques Charnes

<sup>3</sup> Socialisme

<sup>4</sup> Confucianism

عامل تعیین‌کننده‌ای بود که چین را در طول هزار سال بر تمدن‌های دیگر برتری داد و آن را قادر خواهد ساخت در آینده پیروز شود (Rozman, 2011:95). عنصر کلیدی مبارزه چین برای هویت در دنیای مدرن؛ بین اینکه چگونه خود را می‌بیند و چگونه است تفاوت وجود دارد. چین با هویت قربانی و ابرقدرت بطور هم‌زمان مبارزه می‌کند. همچنین این موضوع درباره چین وجود دارد که خود را بعنوان یک دولت-تمدن معرفی می‌کند. لوسیان پای<sup>۱</sup> بیان می‌کند: چین فقط یک دولت-ملت به‌مانند سایر نیست بلکه تمدنی است که تظاهر به یک دولت-ملت می‌کند (Lucian, 1089: 56). معتقد هستند که چین نباید در درجه اول بعنوان یک دولت-ملت در نظر گرفته شود، بلکه باید بعنوان یک دولت تمدنی دیده شود (Jacques, 2012). در نتیجه تحقق هویت تمدنی چین یک جنبه جدایی‌ناپذیر از شخصیت چین است که باید هنگام تجزیه و تحلیل سیاست خارجی چین درک شود زیرا همه روابط بین‌الملل چین را نشان می‌دهد. بعنوان مثال، در تعامل چین با مصر و ایران تاریخ پر سابقه آنها و هر سه برخوردار از تمدن‌های فرهنگی پیشرفته، نشان دهنده مشارکت آنها است (Mason, 2014). در اندیشه سلسله مراتبی کنفوسیوسی چین از درک جهان بعنوان اساساً هرج و مرج جلوگیری می‌کند، بلکه اساساً آن را هژمونیک می‌بیند این نشان می‌دهد که چین ۳۷ خود را در جهانی هژمونیک می‌بیند و در واقع خود را جزئی از امور جهانی می‌داند (Stuart, 2014: 150). بر این اساس چین با متعادل کردن تعامل سیاست خارجی با اصول داخلی خود، تلاش می‌کند تا از مداخله غرب در رویه‌های داخلی چین جلوگیری کند، یعنی همان کاری را با دیگران انجام دهید که دوست دارید دیگران با شما انجام دهند؛ که در قالب استراتژی کلان سیاست خارجی چین که شامل ظهور و توسعه مسالمت‌آمیز، ایجاد تعادل بین عناصر داخلی و خارجی و همچنین همکاری با هژمونی ایالات متحده آمریکا نمایش داده می‌شود. این تعادل به تلاش داخلی برای مدرن کردن چین تا اواسط قرن بیست و یکم اشاره دارد و همچنین غلبه بر توسعه نیافتگی از طریق زمامداری اقتصاد و مشارکت در نهادهای بین‌المللی و تضعیف قدرت ایالات متحده آمریکا است (Lynch, 2013: 640).

---

<sup>1</sup> Lucian Pye

### ۳- چین کنشگری جدید غرب آسیا

منطقه غرب آسیا را می‌توان یک نظام منطقه‌ای نامید زیرا الگوواره و پویایی درون منطقه‌ای و روابط بین‌المللی آن با سایر مناطق تفاوت ماهوی دارد. پویایی نظام این منطقه متأثر از دو جنبه داخلی و بیرونی است. در پویایی داخلی منطقه غرب آسیا با تأثیرپذیری از تاریخ، مذهب، قومیت، جغرافیای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، به تدریج نهادینه گشته است؛ امتناع ایجاد دولت-ملت مدرن یا به اصطلاح وستفالی در بسیاری از کشورهای زیرمجموعه این سیستم، نقش پررنگ هویت‌های فرا و فرو ملی، بازیگران غیردولتی و تکثیر و تکثر سپهرهای هویتی موازی، به‌ویژه با پیشرفت فناوری ارتباطات در کشورهای منطقه، از جمله مقومات این سیستم منطقه‌ای است. هویت در اکثر دولت‌های غرب آسیا هویتی پیچیده همراه با هویت‌های فرعی و فرا دولتی که وفاداری انحصاری به دولت را به چالش می‌کشد. در جاهایی که هویت‌های غیردولتی قوی هستند، ممکن است فشارهای انحرافی بر تصمیم‌گیرندگان ایجاد کنند. درجایی که هویت‌های عربی و یا اسلامی فرا دولتی قوی هستند، مشروعیت رژیم ممکن است منوط به پایبندی به هنجارهای اسلامی و عربی در سیاست خارجی باشد. این امر ممکن است به معنای مخالفت بانفوذ قدرت‌های خارجی در منطقه باشد و یا روابط با برخی کشورها را مشروعیت بخشد.

در بحث پویایی بیرونی منطقه غرب آسیا یکی از مهم‌ترین مناطق فرعی در نظام بین‌الملل به شمار می‌رود. این منطقه بعنوان قلب جهان و حلقه وصل شرق و غرب به شمار می‌رود و دارا بودن آبراهه‌هایی که بیشترین حجم تجارت جهانی از آن گذر می‌کند، این منطقه را از دیگر مناطق جهان ممتاز گردانیده است. همچنین این منطقه دارای جایگاه تاریخی و تمدنی مهمی است و منابع خدادادی مخصوصاً منابع انرژی و نفت، به این منطقه اهمیت ویژه‌ای بخشیده است. علاوه بر آن، این منطقه در دوران جنگ سرد نیز رقابت ژئوپلیتیک را تجربه کرده است؛ و شاید هم علیرغم اینکه نظام بین‌الملل تک‌قطبی شده است، اما این منطقه از دیرباز همچنان صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است بگونه‌ای که این منطقه در حال حاضر نمونه کوچکی از منازعه میان ابرقدرت‌های بزرگ (آمریکا-چین-روسیه) در سطح جهان را به نمایش می‌گذارد (Chas W. Freeman, 2021).

غرب آسیا با هیدروکربن‌های غنی، موقعیت استراتژیک ژئوپلیتیکی، خطوط دریایی کلیدی بین‌المللی از کانال سوئز و باب‌المنندب تا تنگه هرمز برای سال‌ها مکانی طبیعی برای رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است. رقابت قدرت‌های بزرگ، همراه با شکاف‌های منطقه‌ای موجود بین ایران، کشورهای عربی

سنی به رهبری عربستان سعودی، اسرائیل و ترکیه، علامت منفی خود را بر ثبات منطقه گذاشته است. امروز سه قدرت خارجی - ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه - بازیگران اصلی پشت رقابت قدرت‌های بزرگ در غرب آسیا هستند. پیامدهای قیام‌های عربی، افول نظم پس از جنگ سرد و افزایش رقابت جهانی بین قدرت‌های بزرگ، این رقابت منطقه‌ای را دوباره بوجود آورده است (Steven A. Cook, 2021: 3). قدرت‌های خارجی از لحاظ تاریخی به دنبال جلوگیری از اجرای سیاست‌های خارجی بیش‌ازحد مستقل از سوی کشورهای غرب آسیا و جلوگیری از سازمان‌دهی منطقه به روش‌های خودمحمور بوده‌اند و در نتیجه مانع از ظهور قدرت‌ها و هنجارهای قوی تجدیدنظرطلب منطقه‌ای می‌شوند (Brown, 1984).

یک ابرقدرت زمانی موفق‌تر عمل خواهد کرد که با اشراف کافی بر سپهرهای هویتی در غرب آسیا، بعنوان تنظیم‌کننده وارد تعامل با بازیگران دولتی و غیردولتی شود زیرا سیستم منطقه‌ای غرب آسیا در برابر هرگونه هژمونی سخت واکنش سلبی شدید نشان می‌دهد از این‌رو آمریکا و سایر ابرقدرت‌ها بدون توجه به ساختارهای هویتی منطقه و تلاش برای دگرگون کردن این هویت تاریخی و مذهبی درهم‌تنیده و تاریخی نتوانستند بطور مطلوب موفق عمل کنند. اکثر مردم غرب آسیا و اغلب ناظران ۳۹ مستقل غربی معتقدند که سیاست ایالات متحده آمریکا در منطقه چندان معتدل نبوده و با معیارهای اعتدال‌گرایی همسویی نداشته است. آن‌ها این واقعیت را با استناد به اقدام‌های استثمارگرانه شرکت‌های نفتی ایالات متحده آمریکا و سایر شرکت‌های چندملیتی، استفاده بی‌نهایت مغرضانه آمریکا از شورای امنیت سازمان ملل متحد به نفع متحد شماره یک خود در منطقه (اسرائیل)، تسلیح و تأمین مالی برنامه‌های نظامی و توسعه طلبانه اسرائیل، تلاش‌های آشکار آن کشور در برخی از موارد برای بی‌ثبات کردن نظام‌های سیاسی به رسمیت شناخته شده جامعه جهانی و حتی مداخله مستقیم نظامی آن در برخی از کشورها از جمله انقلاب‌های عربی ۲۰۱۰ و جنگ داخلی سوریه مطرح می‌کنند. در نقطه مقابل در حال حاضر چین، به حکم نزدیکی جغرافیایی و رواج تجارت بین این کشور و کشورهای غرب آسیا، با کشورهای این منطقه روابط تاریخی مهمی دارد؛ و با پررنگ‌تر شدن حضور چین، کشورهای منطقه از روابط اقتصادی، فناوری و توسعه‌ای مثال‌زدنی با چین برخوردار شدند و چین نیز تقریباً ۶۰ درصد از انرژی موردنیاز خود را برای به گردش درآوردن چرخ تولیدات روزافزون خود از منطقه تأمین می‌کند؛ و غرب آسیا نیز از لحاظ جغرافیایی و نیز از نظر فراهم کردن بازار برای

طرح‌های کلان مانند کمربند اقتصادی چین در سطح بین‌الملل مخصوصاً ابتکار یک کمربند و یک جاده جایگاه مهمی دارد (Michael Singh, 2021: 15).

در نتیجه نظم بین‌المللی تک‌قطبی پدید آمده از پایان جنگ سرد اساساً رویکرد چین به غرب آسیا را شکل داد. ایالات متحده آمریکا از زمان عملیات طوفان صحرا در سال ۱۹۹۰، قدرت نظامی مسلط در این منطقه بوده است. با ایجاد یک معماری امنیتی منطقه‌ای که ایالات متحده آمریکا وضعیت مطلوب خود را حفظ می‌کرد، دیگر قدرت‌های خارجی باید در این چارچوب کار کنند یا آن را به چالش بکشند. چین غرب آسیا را بعنوان قبرستان‌های پر هرج و مرج و خطرناکی که امپراتوری‌ها را دفن می‌کنند تلقی می‌کرد و به دلیل بی‌ثباتی شدید سیاسی آن کم‌اهمیت بود. با این وجود، از سال ۲۰۱۳، غرب آسیا را بعنوان یک منطقه استراتژیک برای ارتقای جایگاه خود بعنوان یک قدرت جهانی در نظر گرفته است. پکن حضور خود را در آنجا از طریق مصون‌سازی استراتژیک، افزایش پیوسته تعامل اقتصادی خود با منطقه، برقراری روابط با همه کشورهای منطقه بدون ایجاد تعارض و تنش اجتناب از سیاست‌هایی که منافع آمریکا را در منطقه به چالش می‌کشد ایجاد کرده است. از این روی مشارکت‌های منطقه‌ای چین با ائتلاف غربی متفاوت است. چین به دنبال همکاری سیاسی انعطاف‌پذیر مبتنی بر پیوندهای سیاسی غیررسمی است در حالی که غرب اغلب دشمنان خارجی را براساس معاهدات دفاعی هدف قرار می‌دهد. از سال ۲۰۱۳، چین به تدریج یک شبکه مشارکت جهانی چندبعدی ایجاد کرده است که قدرت‌های بزرگ، کشورهای همسایه و کشورهای در حال توسعه و همچنین سازمان‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه آفریقا و اتحادیه عرب را در برمی‌گیرد (Lons, 2019: 6). روابط چین در غرب آسیا جزء حیاتی شبکه مشارکت جهانی آن است. این رابطه که در شرق مدیترانه، خلیج فارس، مغرب و دریای سرخ گسترده شده‌اند با توجه به اهمیت‌شان به چهار دسته کلی تقسیم می‌شوند. دسته اول شامل مشارکت استراتژیک جامع با الجزایر، مصر، ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی است. دومی شامل یک مشارکت نوآوری جامع با اسرائیل و یک رابطه همکاری راهبردی با ترکیه سومین مورد مشارکت استراتژیک با چندین کشور متوسط است: عراق، مراکش و سودان. چهارمین شراکت استراتژیک با کشورهای کوچک‌تر: جیبوتی، اردن، کویت، عمان و قطر است. خلیج فارس نقطه کانونی مشارکت استراتژیک است و چین بواسطه فقدان نسبی تعهدات امنیتی در منطقه در مقایسه با ایالات متحده آمریکا می‌تواند این تصور را ایجاد کند که در رقابت‌های منطقه‌ای طرفی نمی‌گیرد یا کفه ترازو را به نفع هیچ‌یک از شرکای خود پایین



نمی‌آورد (Lons, 2019: 7). از سویی دیگر دولت‌های منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا معمولاً از مشارکت با پکن استقبال می‌کنند، زیرا ادعا می‌کنند، این کشور با آنها یکسان رفتار می‌کند تا شرکای سطح پایین یا دست نشانده. چین همراه با سیاست عدم‌مداخله در امور داخلی دیگران، عدم تعهد و امتناع از شرکت در جنگ‌های نیابتی، روابط خوبی با همه طرف‌های درگیر از جمله ایران و عربستان سعودی، کشورهای عربی و اسرائیل و الجزایر مراکش و ... حفظ کرده است. زیرا مشارکت‌های آن به طرف‌های دیگر آسیب نمی‌رساند یا تحریک نمی‌کند.

#### ۴- الگوی سیاست خارجی چین در غرب آسیا

یکی از بینش‌های برسازی نسبت به نظام بین‌الملل و سیاست خارجی این است که آنارشی بین‌المللی، چه چیزی وجود دارد است نه آن که چه چیزی است (Wendt, 1992). بنابراین، آنارشی ظرفی خالی است که معنایی ذاتی ندارد. آنچه به آنارشی معنا می‌دهد انواع اشخاصی هستند که در آن به سر می‌برند و نیز ساختار روابطی است که میان آنها وجود دارد. هر کشوری که توسط شهروندان و بویژه تصمیم‌گیرندگان نمایندگی می‌شود، باید بفهمد که آیا شهروندان و تصمیم‌گیرندگان دیگر<sup>۴۱</sup> کشورها دوست آنها هستند یا دشمن. درعین حال، تصمیم‌گیرندگان آگاه هستند که کشورهای دیگر نیز همین کار را می‌کنند (Wendt, 1999). بنابراین، برای یافتن دوستان بین‌المللی، آنها مشتاق هستند تا کشور و شهروندان را در همدلانه‌ترین حالت ممکن معرفی کنند. براین مبنا تصمیم‌گیرندگان چینی با برجسته کردن اشتراکات با سایر کشورها، روابط بین‌المللی مثبتی را تقویت می‌کنند. در چهارچوب انگاره‌های بیان‌شده، چین در سند راهبردی سیاست چین در قبال اعراب در سال ۲۰۱۶ که بخش قابل توجه‌ای را در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا را تشکیل می‌دهند رویکرد خود را در قبال غرب آسیا بیان می‌کند. چین در این سند اشاره می‌کند که دوستی چین و کشورهای عربی به دوران باستان برمی‌گردد. بیش از دو هزار سال پیش، جاده‌های ابریشم زمینی و دریایی، کشورهای چین و عرب را به هم پیوند می‌دادند. در طول تاریخ، صلح و همکاری باز و فراگیر دوجانبه و چندجانبه حاکم بوده است و تبادل فرهنگی، منافع متقابل و نتایج برد-برد همواره موضوع اصلی تبادلات بین چین و کشورهای عربی بوده است. بر این اساس در راستای پیوندهای تاریخی و تجربه زیست تاریخی و تمدنی مشترک پس از پایان جنگ سرد، هم چین و هم کشورهای عربی روند جهانی

صلح، توسعه و همکاری را دنبال کردند، روابط خود را بر مدار احترام متقابل، برابری رفتار و عدم تبعیض قرار دادن و خود را متعهد به تعمیق دوستی سنتی و روابط دوجانبه کردند. و این رویکرد منجر به همکاری در زمینه‌های سیاسی، تجاری و اقتصادی، علمی و فناوری، فرهنگی و آموزشی، نظامی، بهداشتی، ورزشی، خبری و سایر زمینه‌ها گردیده و نتایج مثمر ثمری را به همراه داشته است و به این ترتیب امکان برقراری روابط دوستانه و تعاونی با محوریت قرن بیست و یکم فراهم شده است (English.gov.cn, 2016).

در فرهنگ چینی، میانجیگری ارزش، سنت و عملی را منعکس می‌کند که در تنظیم نظم اجتماعی و حتی نظم جهانی به دنبال هماهنگی است. مشخصه میانجیگری چینی انعطاف‌پذیری شدید در ایفای نقش است که توسط دو اصل اداره می‌شود:

(۱) از محدود شدن به یک تعریف یا عنوان سخت اجتناب کنید. این انعطاف‌پذیری به میانجی‌گرها فضایی برای مانور می‌دهد تا بتوانند بدون اعمال خودسرانه، تأثیرگذار باشند و با شرایط در حال تغییر وفق پیدا کنند و در صورت لزوم اصلاحات را انجام دهند.

(۲) در انتخاب بین کانال‌های میانجی‌گری دو یا چندجانبه باید دقت کرد. از جمله معیارهای شناسایی مناسب‌ترین نقطه ورود برای میانجیگری این است که آیا طرف‌های منازعه درگیر ایده میانجی‌گری شخص ثالث هستند و آیا هریک از آنها یا سایر ذینفعان چنین درخواست‌هایی را ارائه کرده‌اند. آیا می‌توان مداخله را بگونه‌ای انجام داد که بر مصالح میانجی تأثیر منفی نگذارد و اینکه آیا میانجی توسط طرفین درگیری بیطرف و معتبر است و می‌تواند هر دو طرف را در موازنه قرار دهد. در این راستا این اصول در نقش‌های مختلفی که چین در میانجیگری برعهده گرفته است منعکس شده است: بعنوان میانجی اصلی در مذاکرات چندجانبه بعنوان یک شرکت کننده در فرآیندهای چندجانبه، در صورت لزوم، بصورت مستقیم و غیرمستقیم، براساس روابط دوجانبه میانجیگری می‌کند. بعنوان یک میانجی فرعی از طریق کانال‌های دوجانبه؛ و با مشارکت در تلاش‌های میانجی‌گری موقت بعنوان یک نیروی متعادل کننده برای حل و فصل مناقشه (Qian, 2009: 9).

همچنین چین امیدوار است از ظرفیت اقتصادی و فرهنگی شعار یک کمربند، یک جاده بعنوان ابزاری گسترده برای همبستگی و چندجانبه‌گرایی استفاده کند زیرا بخش عمده‌ای از جذابیت نمادگرایی و قدرت نرم جاده ابریشم در وعده صلح‌آمیز آن برای هماهنگی و برابری بین نژادها و مذاهب با تاریخ‌های کهن نهفته است و همچنین برای رقابت خود یعنی قدرت‌های بزرگ، پیام «توسعه

مسالمت‌آمیز» را تقویت کند و اصرار دارد که چین از سوابق شکوهمند استعمار اروپا یا میلیتاریسم آلمان و ژاپن دوری خواهد کرد. برای کشورهای نوظهوری که ممکن است به هژمونی بالقوه چین مشکوک باشند، این نوید را می‌دهد که همه قایق‌ها می‌توانند باهم در جریان پیشرفت و شکوفایی به رهبری چین رشد کنند (Bianchi, 2015). چین تلاش می‌کند روند رشد و توسعه خود را بعنوان یک الگوی توسعه اقتصادی در میان کشورهای جنوب به خصوص آسیا غربی به جای الگوی غربی از طریق بانک توسعه آسیایی که با بانک و صندوق بین‌المللی پول که تحت سیطره امریکا است رقابت دارد، تبلیغ کند و با اجرای طرح‌های توسعه‌ای در کشورهایی که از بحران مالی رنج می‌برند، الگوی اقتصادی چین تبلیغ شود. چین از گفتمان تاریخی و فرهنگی خود با کشورهای غرب آسیا برای ایجاد یک پیوند قوی استفاده می‌کند. گفتمانی که چین در رویکرد خود استفاده می‌کنند بر محور این انگاره است که توسط قدرت‌های غربی قربانی شده‌اند و در توسعه نیافتگی و تحقیر با جنوب زیست و حافظه مشترک دارد همچنین چین هیچ‌گاه تاریخ استعمارگری ندارد و چین و غرب آسیا هر دو از حقوق بشر جهانی دفاع می‌کنند و هر دو حاکمیت و نقش محدودی در نظام بین‌الملل دارند و خواهان تغییر نظام بین‌الملل یک‌جانبه و افزایش نقش می‌باشند (Harold, 2012). این انگاره ۴۳ کشورهای غربی که هرگز نداشته یا سعی در داشتن آن نداشته است را به تصویر می‌کشد.

#### – نظریه بین فرهنگی محور سیاست خارجی چین در غرب آسیا

نظریه بی فرهنگی روابط بین‌الملل یکی از رویکردهای برسازی است فرض اساسی این نظریه این است که همه مردم و گروه‌ها، ملت‌ها و دولت‌ها مشتاق به رسمیت شناختن «ارزش شخص» هستند، اما آنها این کار را به روش‌های مختلف انجام می‌دهند فرهنگ‌های مختلف ارزش‌گذاری و گرایش‌های متفاوتی را تشکیل می‌دهند و اینها به نوبه خود منطبق‌های متفاوتی از روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. این امر نه تنها در روابط متقابل بین اعضای یک فرهنگ بلکه در بین فرهنگ‌ها نیز صادق است (Friedrichs, 2015: 68). نظریه بین فرهنگی کشورها و جوامع را مبتنی بر «ارزش شخص» به سه فرهنگ: غیرت، چهره و وقار تقسیم می‌کند در فرهنگ‌های وقار، مردم ارزش خود را موضوعی باطنی و غیرقابل انکار می‌دانند. در فرهنگ‌های چهره، آن را بعنوان گروه مرجع تعیین می‌کنند، بنابراین موضوعی بیرونی و قابل انتقال است. در فرهنگ‌های غیرت، آنها آن را درونی شده و درعین حال

قابل مناقشه می‌بینند، وقتی که افراد نسبت به آن احترام قائل نیستند بر این مبنا فرهنگ غرب نشان دهنده وقار، چین در کنار کره و ژاپن نماینده فرهنگ چهره و غرب آسیا عمدتاً فرهنگ غیرت است (Hu, 1944, He and Zhang, 2011). چهره در چین بسیار ریشه عمیق دارد و این چیزی است که همه مردم آن را می‌شنوند. «چهره» که در اینجا صحبت می‌کنیم، چهره واقعی نیست. در عوض، این یک استعاره برای شهرت افراد در میان هم‌تایان خود است.

در این راستا اگر چین نمایانگر فرهنگ چهره است، غرب آسیا مظهر فرهنگ غیرت است. غیرت «ارزش یک شخص در نظر خود او، بلکه در نظر جامعه او است». این عقیده او از ارزش خود، ادعای غرور او است، اما همچنین قبول این ادعا، فضیلت او توسط جامعه به رسمیت شناخته شده، حق او برای غرور است. تصورات عرب از غیرت به حدی در جوامع مسلمان رسوخ می‌کند که اسلام با فرهنگ غیرت آمیخته شده است (Stewart, 1994). از نظر تاریخی، بیابان عربی خانه فرهنگ‌های غیرت قبیله‌ای بوده است که همچنان قابل تشخیص است (Iliffe, 2005). غیرت یک «حق احترام» است که به معنای عدم قطعیت وضعیت و خطر بالای درگیری است. دلیل آن این است که در فرهنگ غیرت، ارزش شخص نیاز به ابراز وجود دارد و در صورت لزوم، در برابر رقبای واقعی یا احتمالی دفاع می‌شود. در مقایسه، تعارض در فرهنگ چهره کمتر رایج است، زیرا زمانی که وضعیت بر اجماع گروهی استوار است، خود ارزشمندی به مذاکرات چندجانبه به جای مناظره و درگیری‌های بین اعضا و گروه اهمیت می‌دهد در این راستا با تعدیل‌های لازم برای گذار از خود ارزشمندی فردی به ارزش گروه‌ها و فراتر از آن ارزش کل ملت‌ها، نظریه بی‌فرهنگی روابط بین‌الملل پیش‌بینی‌های زیر را برای روابط بین فرهنگ‌های چهره و افتخار انجام می‌دهد (Friedrichs, 2016: 85).

الف) وقتی فرهنگ چهره از جایگاه بالاتری برخوردار است، روابط مثبت و پایدار است و باعث می‌شود فرهنگ چهره به خود ارزشمندی افراد فرودست احترام بگذارد.

ب) روابط در موقعیت‌های تقارن دشوارتر است زیرا فرهنگ ناموس ممکن است به دلیل اضطراب وضعیت، پرخاشگرانه عمل کند.

ج) وقتی فرهنگ ناموسی از جایگاه بالاتری برخوردار باشد، عدم احترام به فرهنگ چهره ممکن است منجر به تحقیر و رنجش شود و روابط را مختل کند.

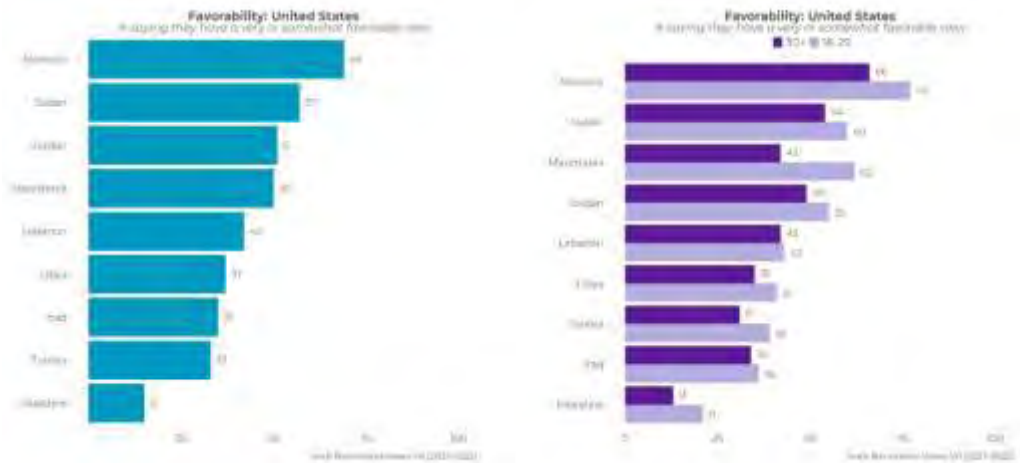
هرچند در غرب آسیا، رهبران و جوامع و نخبگان کمتر تمایل دارند که در موقعیت پست در نظر گرفته شوند. بیانیه زیر توسط یکی از مقامات عالی‌اتاق بازرگانی عربستان سعودی بیان شده است: ما

در یک ازدواج کاتولیک با آمریکا هستیم؛ اما ما مسلمان هم هستیم می‌توانیم بیش از یک زن داشته باشیم. این بیانیه جنسیتی نشان می‌دهد که عربستان سعودی بعنوان «شوهر» بالاتر از «همسران» خود قرار دارد (Fattah, 2006). درحالی‌که درک مشترکی از موقعیت برتر چین در کل منطقه آسیا و به‌خصوص غرب آسیا وجود دارد، بر مبنای نظریه بین فرهنگی محبوبیت چین در غرب آسیا در حال حاضر گزاره (الف) حاکم است نکته اساسی این است که هرچند فرهنگ چهره از جایگاه بالاتری برخوردار است اما این وضعیت برتری برخلاف سایر فرهنگ‌های بازیگران بین‌المللی به‌خصوص آمریکا و اروپا که مبتنی بر منفعت‌اندیشی، خودبرتربینی، نجات‌دهنده و تحقیرکننده است و همواره ریشه اصلی مشکلات در منطقه و نظام بین‌الملل را ناشی از فرهنگ بومی و مذهبی منطقه می‌داند درصدد جایگزین کردن آن با فرهنگ غربی است.

#### ۵- نگرش غرب آسیا نسبت به حضور فراگیر چین

باتوجه به بیان رویکردهای تئوری و نظری همچنین بیان نظام فکری چین در قبال غرب آسیا در چهارچوب برسازی حال می‌خواهیم از منظر افکار عمومی نگرش غرب آسیا نسبت به چین را<sup>۴۵</sup> موردسنجش قرار بدهیم که آیا توانسته است موفق عمل کند یا خیر دیدگاه مردم غرب آسیا در رابطه با این پویایی‌های در حال تغییر و بویژه نقش و حضور رو به رشد چین در منطقه به چه صورت است. بر این اساس برای سنجش این مسئله حداقل دو منبع وجود دارد یکی از آنها نظرسنجی زاگی دانشگاه مرلند بین سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱ و دیگری نظرسنجی‌های سالانه‌ای که توسط مرکز تحقیقاتی پیو است که مربوط به سال ۲۰۱۹ است اما باتوجه به تحولات اخیر در منطقه و کم‌رنگ شدن حضور ایالات‌متحده آمریکا در غرب آسیا دو مرکز نظرسنجی وجود دارد که به‌روزترین آمار را در سال ۲۰۲۲ منتشر کرده است یکی از آنها مرکز عرب واشنگتن دی سی است و دیگری مرکز تحقیقاتی بارومتر عرب است که در ادامه از این دو مرکز اطلاعاتی استفاده گردیده است. بارومتر عرب در یک سنجش مقایسه‌ای بین چین و آمریکا در سال ۲۰۲۱-۲۰۲۲ در نمودار (۳) نشان می‌دهد که مردم عرب چین را ترجیح می‌دهند. در سرتاسر منطقه، در اکثر کشورهای مورد بررسی، تمایل بیشتری به چین نسبت به ایالات‌متحده آمریکا دارند در مراکش (۶۴ درصد)، موریتانی (۶۳ درصد) و سودان (۶۰ درصد) دیدگاه بسیار مطلوبی نسبت به چین دارند. تنها در فلسطین، اقلیتی از





نمودار شماره ۴) میزان علاقه‌مندی کشورهای غرب آسیا به ایالات متحده ۲۰۲۱-۲۰۲۲

Source: Arab barometer

اگرچه شهروندان غرب آسیا بطور کلی دیدگاه مطلوبی نسبت به چین دارند، اما احتمال اینکه خواهان روابط اقتصادی قوی‌تر با این کشور هستند تا حدودی کمتر شده است. در نمودار (۵) تنها در چهار کشور از نه کشور مورد بررسی، حداقل ۵۰ درصد روابط اقتصادی نزدیک‌تر را ترجیح می‌دهند که ۴۷ بیشترین حمایت در تونس (۶۳ درصد)، عراق (۵۳ درصد) و اردن و لیبی (۵۰ درصد) است. علاوه بر این، در بسیاری از کشورها به نوبت سال ۲۰۱۹-۲۰۱۸ میزان قابل توجهی کاهش را نشان می‌دهد.



نمودار شماره ۵) میزان علاقه‌مندی کشورهای غرب آسیا به روابط اقتصادی با چین ۲۰۲۱-۲۰۲۲

Source: Arab barometer

در اما نگرش‌ها نسبت به ایالات‌متحده آمریکا در نمودار (۶) که در سال‌های ۱۹-۲۰۱۸ میانگین ۴۳,۲۵ درصدی داشته است و در سال‌های ۲۱-۲۰۲۰ میانگین ۴۳,۵۸ درصد را به خود اختصاص داده است در نتیجه نگرش‌ها نسبت به آمریکا مثبت اما بسیار جزئی بوده است در لیبی، تونس و عراق شاهد افزایش و در فلسطین و اردن با کاهش گرایش مواجه بوده است و در نهایت در مقایسه با چین با اختلاف بسیار کم در جایگاه پایین تر قرار می‌گیرد.

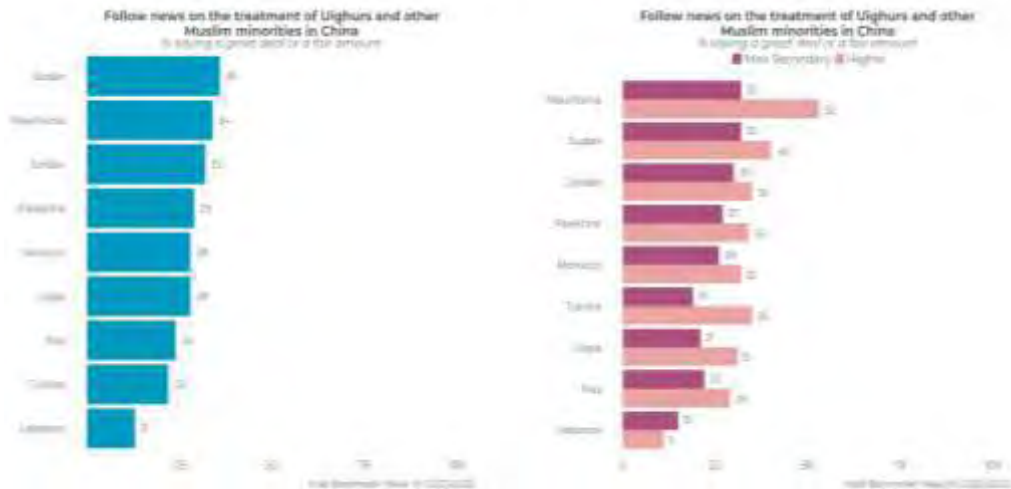


نمودار شماره ۶) میزان علاقه‌مندی کشورهای غرب آسیا به روابط اقتصادی با ایالات متحده ۲۰۲۱-۲۰۲۲

Source: Arab barometer

البته برخی تحلیلگران معتقد هستند علت کاهش گرایش به روابط اقتصادی ناشی از پیامدهای ویروس کرونا که از چین ناشی شده است. در ادامه نظرسنجی بارومتر عرب در مورد چین در نمودار (۷)، رفتار خشن با اویغورهای قومی، گروهی عمدتاً مسلمان در استان سین کیانگ در غرب چین را موردسنجش قرار داده است. باین‌حال، تعداد نسبتاً کمی از شهروندان در سراسر غرب آسیا رفتار چین با اقلیت‌های مسلمان را در اخبار گزارش می‌دهند، دنبال می‌کنند و حداکثر ۳۶ درصد در سودان گفته‌اند که این موضوع را تا حد زیادی دنبال می‌کنند. در کشورهای دیگر، حداکثر حدود یک‌سوم همین را می‌گویند، از جمله فقط ۲۲ درصد در تونس و ۱۳ درصد در لبنان. کسانی که دارای مدرک دانشگاهی یا بالاتر هستند بطور قابل توجهی بیشتر اخبار مربوط به رفتار چین با اقلیت‌های مسلمان را دنبال می‌کنند.

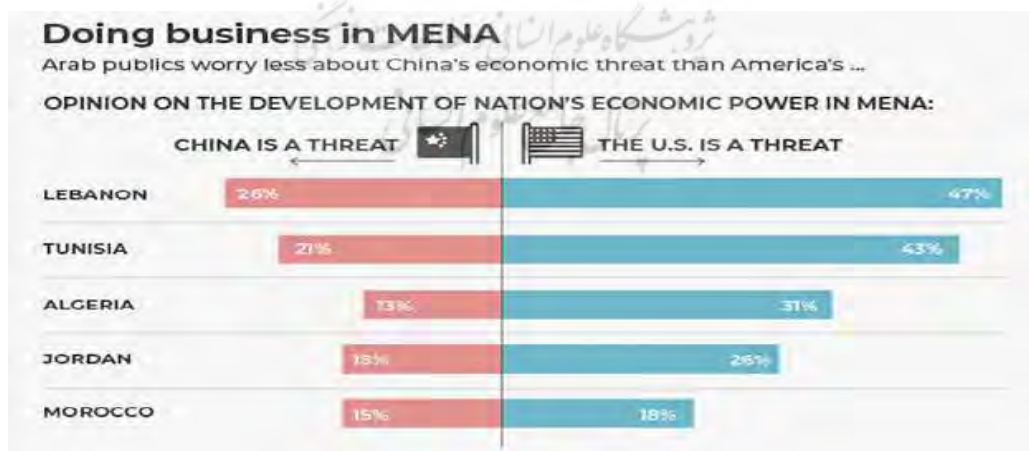




نمودار شماره ۷) پیگیری خبرهای مرتبط با برخورد چین با ایغورهای مسلمان در کشورهای غرب آسیا ۲۰۲۱-۲۰۲۲

Source: Arab barometer

در مورد تهدیدآمیز بودن قدرت اقتصادی در حال توسعه چین نمودار (۸) نشان می‌دهد که بطور ۴۹ میانگین ۱۸ درصد نگران تهدیدآمیز بودن اقتصاد چین بوده‌اند که بیشترین میزان مربوط به لبنان با ۲۶ درصد است اما در مقایسه میانگین ۳۳ درصد نگران تهدیدآمیز بودن اقتصاد آمریکا هستند که بیشترین میزان نگرانی را لبنان با ۴۷ درصد به خود اختصاص داده است.

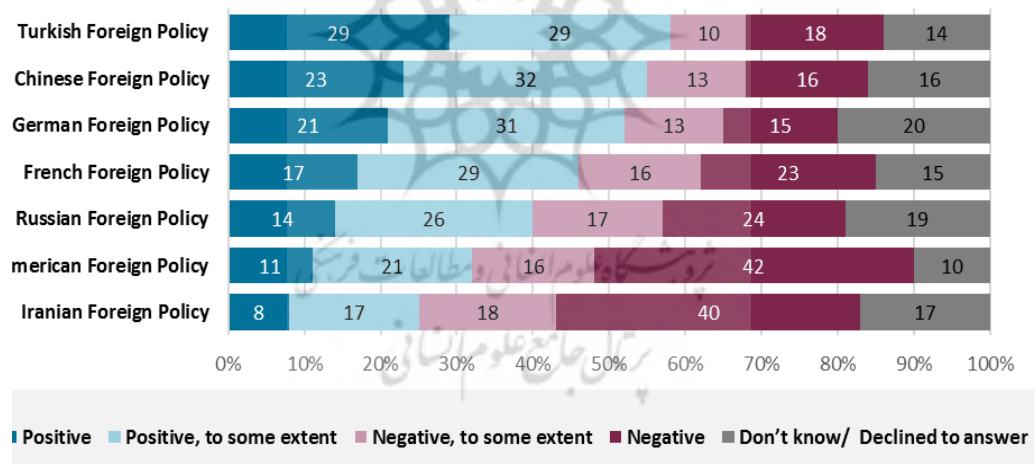


نمودار شماره ۸) تهدیدآمیز بودن قدرت اقتصادی در حال توسعه چین در کشورهای غرب آسیا ۲۰۲۱-۲۰۲۲

Source: Arab barometer

همچنین شاخص افکار عربی در سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۲۰ براساس یافته‌های مصاحبه حضوری با ۲۸۲۸۸ پاسخ‌دهنده فردی در ۱۳ کشور عربی انجام شده است که شامل: الجزایر، مصر، عراق، اردن، کویت، لبنان، موریتانی، مراکش، فلسطین، قطر، عربستان سعودی. عربستان، سودان و تونس، نگرش عمومی عرب در مورد سیاست خارجی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در قبال منطقه عربی در نمودار (۹) بطور کلی منفی است. ۵۸ درصد از پاسخ‌دهندگان دیدگاه منفی نسبت به سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال کشورهای عربی داشتند. ۵۸ درصد نیز دیدگاه منفی نسبت به سیاست ایران در قبال کشورهای عربی داشتند؛ و ۴۱ درصد نظر منفی نسبت به سیاست روسیه در قبال کشورهای عربی داشتند. منفی‌ترین ارزیابی جامعه عرب در زمینه سیاست خارجی در نظرسنجی ۲۰۱۹-۲۰۲۰ مربوط به سیاست خارجی آمریکا، روسیه، ایران و فرانسه است، در حالیکه افکار عمومی عرب در مورد سیاست خارجی آلمان، چین و ترکیه ارزیابی مثبت تری نسبت به سایر سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای قدرت‌ها دریافت کرده است.

### Foreign Policy Assessments

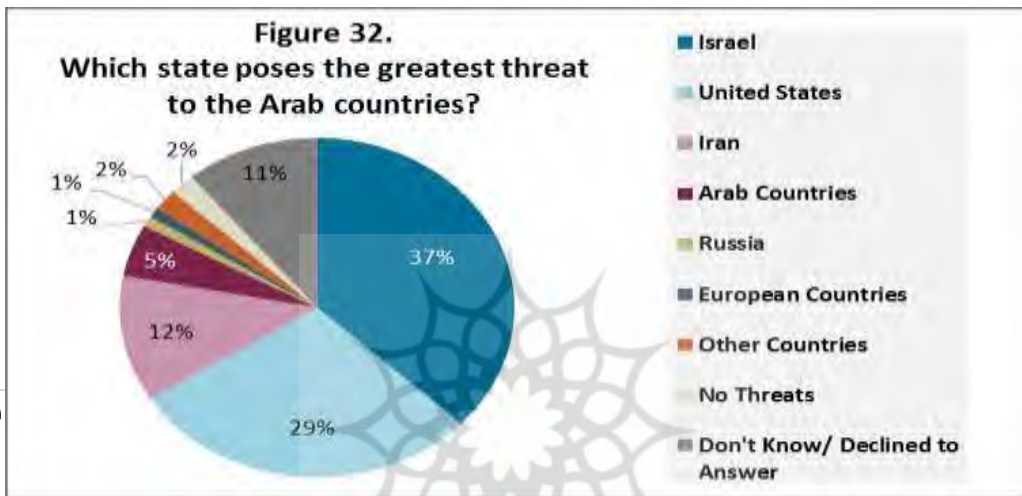


نمودار شماره ۹) نگرش عمومی عرب در مورد سیاست خارجی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در قبال منطقه عربی

۲۰۱۹-۲۰۲۰

Source: Arab barometer

از پاسخ‌دهندگان در منطقه عربی هنگامی خواسته شد (در قالب یک سوال باز) برای نام بردن از کشوری که بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت ملی آنها است، پاسخ‌های متفاوتی در نمودار (۱۰) ارائه کردند ۶۶ درصد از مردم عرب، اسرائیل و ایالات‌متحده آمریکا را (مجموعاً) بعنوان دو کشوری که امنیت جهان عرب را بیشتر تهدید می‌کنند، می‌دانند، درحالی‌که ایران با ۱۲ درصد در رتبه سوم قرار دارد.



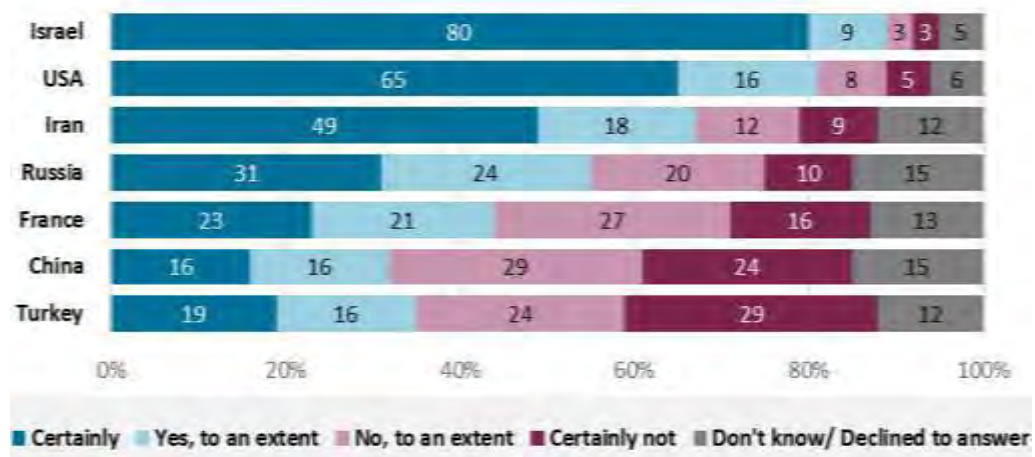
۵۱

نمودار شماره ۱۰) کدام کشور بزرگ‌ترین تهدید برای کشورهای عربی است

Source: Arab barometer

در مجموع در نمودار (۱۱)، وقتی فهرستی از کشورها ارائه شد و از آنها پرسیده شد که آیا هر کشور تهدیدی برای امنیت و ثبات منطقه است یا خیر، ۸۹ درصد اعراب معتقدند که اسرائیل یک تهدید است، ۸۱ درصد معتقدند که ایالات‌متحده آمریکا تهدید است، ۶۷ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقدند که سیاست‌های ایران امنیت و ثبات منطقه را تهدید می‌کند، درحالی‌که این درصد در رابطه با سیاست‌های روسیه ۵۵ درصد و در مورد سیاست‌های فرانسه ۴۴ درصد و چین ۳۲ درصد و ترکیه ۳۵ درصد است.

## Assessment of Foreign Threats



نمودار شماره ۱۱) ارزیابی تهدیدات خارجی در منطقه غرب آسیا

Source: Arab barometer

۵۲ بطور کلی اقتدارگرایی رژیم‌های منطقه، انجام نظرسنجی از افکار عمومی را با مشکل مواجه کرده است. با توجه به اینکه سازمان‌های اطلاعاتی همیشه به دنبال نشانه‌هایی از مخالفت هستند، پاسخ‌دهندگان ممکن است خودسانسوری کنند باین‌وجود، علیرغم این محدودیت‌ها، نظرسنجی‌های عمومی در حال تبدیل شدن به یک ویژگی نهادینه شده زندگی عمومی در غرب آسیا است. بعد از تحولات عربی سال ۲۰۱۱ فضایی را برای انجام نظرسنجی‌های بیشتری باز کرد که بخش فزاینده‌ای از این نظرسنجی‌ها به ارزش‌ها و نگرش‌های زیربنایی می‌پردازد. یکی از این نظرسنجی‌ها نگاه افکار عمومی به بازیگران بین‌المللی در منطقه است. همان‌طور که داده‌ها آخرین نظرسنجی‌ها در سال ۲۰۲۲ نشان می‌دهد، چین در غرب آسیا از محبوبیت روبه رشدی برخوردار است؛ و ما این محبوبیت را با ایالات متحده آمریکا بعنوان ابرقدرت فعلی مقایسه کردیم. در غرب آسیا، مردم نظر مطلوب‌تری نسبت چین دارند بخش از این ناشی از این انگاره است که چین به این منطقه نزدیک‌تر از ایالات متحده آمریکا است. اگرچه چین و غرب آسیا تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و جغرافیایی دارند، اما همه آسیایی هستند و پکن به دنبال روابط برد-برد در این منطقه است، درحالی‌که واشنگتن به دنبال هژمونی و برتری است و دارای جنبه‌ها و خصوصیات استثمارگری درحالی‌که چین سابقه

استعمارگری ندارد و یا حداقل نمی‌تواند استثمارگر باشد زیرا غربی نیست. این دیدگاه از منظر تئوریک یا تجربی به سختی قابل اثبات است، اما همچنان در گفتمان گرایش به چین و ضد غرب بعنوان یک استناد بسیار محبوب باقی مانده است؛ و این انگاره موجب شده است که نه تنها در میان سیاستگذاران و حاکمان سیاسی این گرایش و نگرش مثبت به چین وجود داشته باشد بلکه در میان نخبگان و در سطح خیابان‌ها نیز از محبوبیت رو به رشدی برخوردار است.

### نتیجه‌گیری

واکاوی روابط چندجانبه و دوجانبه در قالب سیاست خارجی دولت‌ها یکی از دغدغه‌های پژوهشگران عرصه روابط بین‌الملل تا به امروز بوده است و چهارچوب‌های نظری متفاوتی برای بررسی آن مورد استفاده قرار گرفته است. باتوجه تاریخچه غرب آسیا و حضور ابرقدرت‌ها و بازیگران استثماری به دلیل موقعیت و اهمیت چندجانبه این منطقه آثار و پیامدهای منفی متعددی به‌جای گذاشته است و از سوی دیگر تحولات اخیر این منطقه به‌خصوص بهار عربی در سال ۲۰۱۱ و پیامدهای آن در ساختارهای سیاسی کشورهای منطقه، موجب گردیده است بازیگران بین‌المللی و قدرت‌های نوظهور<sup>۵۳</sup> برای کنشگری و بازیگری در منطقه با چالش‌های فراوانی روبرو باشند یکی از این بازیگران چین است که در چند سال گذشته روابط بسیار فراگیر و همه‌جانبه‌ای در غرب آسیا داشته است. از این‌روی و در تبیین و واکاوی روابط فراگیر چین در این منطقه بیشتر بر محور رئالیسم - لیبرالیسم - چهارچوب اقتصادی سیاسی مورد توجه بوده است. در صورتی که باتوجه به تجربه زیست غرب آسیا در طول تاریخ با بازیگران بین‌المللی رویکرد برسازی می‌تواند درک کامل‌تری از چرایی روابط فراگیر و نگرش مثبت نسبت به حضور چین در غرب آسیا تبیین کند. برسازی رویکرد نظری مورد استفاده در این مطالعه دیدگاه متفاوتی را در مورد رفتار سیاست خارجی ارائه می‌دهد که به ما امکان می‌دهد این فهم را داشته باشیم که ارزش‌های منحصربه‌فرد چین چگونه می‌تواند از طریق سیاست خارجی چین بر نظم منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر بگذارد. درحالیکه رئالیسم و لیبرالیسم دارای مفروضاتی درباره ماهیت و آگاهی انسان هستند. برسازی چنین خط فکری فرضی و ذهنی ارائه نکرده است بلکه هنجارها، هویت‌های منطقه‌ای و ارزش‌های مشترک موردتوجه قرار گرفته است برسازی بر این باور است که آگاهی انسان نقشی کلیدی در نظام سیاسی بین‌الملل ایفا می‌کند، زیرا تعاملات دولت‌ها در واقع

توسط عوامل عقیدتی تعیین می‌شود. برسازی یک رویکرد مخالف نیست، بلکه با افزودن یک بعد اجتماعی که رئالیست‌ها و لیبرال‌ها آن را نادیده می‌گیرند، بحث جاری را تکمیل می‌کنند. حضور جنبه‌های مادی در امور جهانی را بطور کامل رد نمی‌کند. آنها دیدگاهی ایده‌آل به موازات نگاه مادی‌گرایانه به جهان ارائه می‌کنند. تمرکز اصلی آنها آگاهی یا آگاهی انسان و استفاده از آن در امور جهانی است. برسازی این دیدگاه را مطرح می‌کنند که نظام جهانی توسط ایده‌ها به جای نیروهای مادی ایجاد می‌شود؛ بعبارت دیگر، آنها بر این عقیده‌اند که مردم جامعه را می‌سازند و جامعه مردم را می‌سازند. برسازی، روابط بین‌الملل نه تنها بر نیروهای مادی مانند اقتصاد، قدرت، نهادهای بین‌المللی استوار است، بلکه بر عوامل ذهنی و نیز بین‌الذهنی مانند هنجارها، رفتار انسانی استوار است، ایده‌ها، هویت، فرهنگ و تاریخ واژه برسازی است. بر این اساس برخلاف ملی‌گرایی آمریکایی مبتنی بر سرنوشت آشکار است یعنی بر این باور که سرنوشت آمریکا گسترش به سوی غرب است. سرنوشت آشکار ادعا می‌کند که به دلیل موقعیت ویژه جامعه آمریکا و تسلط به قسمت غربی قاره آمریکا، سرنوشت تاریخی این کشور این است که استثنا باشد؛ و در تاریخ و جهان کنونی، ایالات متحده آمریکا دارای موقعیت و جایگاه استثنا در جهان است اما ملی‌گرایی چینی از احساس تحقیر و غرور ملی نیرو می‌گیرد. درست است که بسیاری از چینی‌ها به تمدن چین افتخار می‌کنند و همچنین از قرن تحقیر که بعنوان صدسال تحقیر ملی شناخته می‌شود (اصطلاحی است که در چین برای توصیف دوره مداخله قدرت‌های غربی، روسیه و ژاپن متحمل رنج شدند) شرمنده هستند. تأثیر مهمی بر ماهیت هویت ملی چین گذاشته است.

رشد اقتصادی چین این فرصت را برای آن فراهم کرد تا احساس غرور ملی خود را دوباره به دست آورند و درعین حال، تحقیر خود را از بین ببرند. از این رو برخی عوامل تاریخی، فرهنگی و هویتی نقش مؤثری نسبت به روابط فراگیر در غرب آسیا و ایجاد انگاره و ذهنیت مشترک و مثبت در اذهان ساختار اجتماعی این منطقه داشته است از جمله این انگاره‌ها می‌توان به: فرهنگ چهره - قرن تحقیر که چین متعهد شد که نه بعنوان حامی، بلکه شریک در استعمارزدایی و توسعه عمل کند - تفکر کنفوسیوس که این انگاره را ترویج می‌داد که کسانی را که در مقام‌های بالا قرار داشتند موظف به مراقبت از زیردستان‌شان و کمک به آنها می‌کرد و منجر به یک نظام ارزشی انسانی - اخلاقی منحصر به فرد متشکل از هماهنگی اجتماعی، میانه‌روی، احترام به اقتدار، فروتنی، استقبال می‌کند و خیرخواهی و میانجیگری را بعنوان یک ارزش در فرهنگ و سنت چینی را منعکس می‌کند - طرح

یک کمر بند و یک جاده که چین امیدوار است از شعار یک کمر بند، یک جاده بعنوان ابزاری گسترده برای قدرت نرم استفاده کند زیرا بخش عمده‌ای از جذابیت نمادگرایی جاده ابریشم در وعده صلح‌آمیز آن برای هماهنگی و برابری بین نژادها و مذاهب با تاریخ‌های کهن نهفته است. دوستی چین و غرب آسیا به دوران باستان بازمی‌گردد بیش از دو هزار سال پیش، جاده‌های ابریشم زمینی و دریایی، کشورهای چین و منطقه را به هم پیوند می‌دادند. رویکرد جنوب - جنوب و تعامل برد-برد همواره موضوع اصلی تبادلات بین چین و کشورهای منطقه بوده است. پس از پایان جنگ سرد، هم چین و هم کشورهای عربی روند جهانی صلح، توسعه و همکاری را دنبال کردند، پکن مراقب است از تکرار آنچه مداخله غرب در غرب آسیا می‌بیند خودداری کند و تعاملی بیطرف با همه کشورها داشته باشد و گفتگو، مبادله و یادگیری متقابل تمدن‌ها را ترویج و از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، یعنی احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل در امور داخلی یکدیگر، برابری و منافع متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز حمایت می‌کند. در نهایت تمام این رویکردها که برآمده از هنجارها، هویت‌ها و فرهنگ چینی است اثر مثبت خود را باقی می‌گذارد یعنی پذیرش انگاره‌های ذهنی ساخته شده چین توسط منطقه و ایجاد نگرش مثبت در افکار عمومی، ۵۵ نخبگان و سیاست‌مداران غرب آسیا گردید.

## فهرست منابع

فارسی:

- ۱- آقایی، سیدداود و رسولی، الهام (۱۳۸۸)، «سازهانگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل»، فصلنامه سیاست.
- ۲- سازمند، بهاره (۱۳۸۴)، «تحلیل سازهانگاره از هویت ملی در دوران جنگ تحمیلی»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۲، ش ۲.
- ۳- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۳)، **روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: انتشارات سمت.
- ۴- گریفیتس، مارتین و همکاران (۱۳۹۵)، **پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل**، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- ۵- لینکلتر، آندرو (۱۳۸۹)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نواقعی‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی**، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

لاتین:

- 6- Acharya, Amitav (2004). How ideas spread: whose norms matter? Norm localization and institutional change in Asian regionalism', *International Organization* 58.
- 7- Adler, E (2002). constructivism and international relations, in W carlinsnaes, T. Rise, and B. Simmons, *Handbook of international relations* (London: sage Publications).
- 8- Barnett, Michael (1996). Identity and alliances in the Middle East' in Peter J. Katzenstein (ed.) *The Culture National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press.
- 9- Beckley, Michael (2012). Excerpt from China's Century" Why America's Edge Will Endure, *Quarterly Journal: International Security*.
- 10- Berger, Thomas U (1996). Nonns, identity and national security in Germany and Japan' in Peter 1.
- 11- Katzenstein (1996). *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press.
- 12- Bianchi, Robert R (2015). China, Islam, and New Visions of the Old World, <https://www.mei.edu/publications/china-islam-and-new-visions-old-world>.
- 13- Brown, L. Carl (1984). *International Politics in the Middle East, Old rules, Dangerous Games*, Princeton University Press.
- 14- Chas W. Freeman, Jr (2021). The United States, the Middle East, and China, The Middle East Policy Council, accessed Apr 19, <https://bit.ly/3sufeyb>
- 15- English.gov.cn The State Council of the People Republic of China, China's Arab Policy Paper.
- 16- Fattah, Hassan M (2006). Avoiding political talk, Saudis and Chinese build trade. *New York Times*.
- 17- Finnemore, Martha and Sikkink, Kathryn (1998). International norm dynamics and political change, *International Organization* 52.
- 18- Friedrichs, J (2016). An intercultural theory of international relations: How self-worth underlies politics among nations. *International Theory*, 8(1), 63-96. doi:10.1017/S1752971915000202
- 19- Harold, Scott Warren, and Nader, Alireza (2012). *China and Iran: Economic, Political, and Military Relations*. RAND Corporation.
- 20- Harry I. Costin (2008). China, an Economic Superpower: Out of Many, One?, *Journal of Transnational Management*, 13:2, 95-111, DOI: 10.1080/15475770802254948.
- 21- He, Ming, and Shao-Jie Zhang (2011). Re-conceptualizing the Chinese concept of the face from a face-sensitive perspective." *Journal of Pragmatics* 43 (9).
- 22- Heberer, Thomas (2013). China in (2013)." *Asian Survey* 54, no. 1.
- 23- Ho, David Yau-Fai (1976). On the concept of face. *American Journal of Sociology* 81 (4).



- 24- Hook, Glenn and others (2001). Japan's International Relations: Politics, Economics and Security. London: Routledge.
- 25- Iliffe, John (2005). Honor in African History. Cambridge: Cambridge University Press. Jacques, Martin.
- 26- Jacques, Martin (2012). When China Rules the World: The End of the Western World and the Birth of a New Global Order. 2nd ed. London: Penguin.
- 27- Katzenstein, Peter J (1996). Introduction: alternative perspectives on national security in Peter J.
- 28- Kowert, Paul and Legro, Jeffrey (1996). Norms, identity, and their limits: a theoretical reprise in Peter J.
- 29- Lee, Joseph Tse-Hei (2008). China's Third World Policy from the Maoist Era to the Present. Global Asia Journal. Paper 3.
- 30- Lons Camille and others (2019). China's great game in the Middle East, European Council on Foreign Relations, [https://ecfr.eu/publication/china\\_great\\_game\\_middle\\_east/](https://ecfr.eu/publication/china_great_game_middle_east/)
- 31- Lucian W. Pye (1989). China: erratic state, frustrated society." Foreign Aff.
- 32- Lynch, Daniel (2013). Securitizing Culture in Chinese Foreign Policy Debates. Asian Survey 53, no. 4.
- 33- Mason, Robert (2014). The International Politics of the Arab Spring: Popular Unrest and Foreign Policy / Edited by Robert Mason.
- 34- Michael, Singh (2020). China and the United States in the Middle East: Between Dependency and Rivalry, The Washington Institute for Near East Policy, accessed 1.
- 35- Qian, Jason & Wu, X (2009). The Art of China's Mediation during the Nuclear Crisis on the Korean Peninsula. Asian Affairs, 36(2).
- 36- Rozman, Gilbert (2011). Chinese national identity and its implications for international relations in East Asia. Asia- Pacific Review 18, no. 1.
- 37- Shambaugh, David (2011). Coping with a conflicted China. The Washington Quarterly 34, no. 1
- 38- SHICHOR (1992). China and the Middle East since Tiananmen. The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science, 519(1).
- 39- Steven, Cook (2021). Major Power Rivalry in the Middle East, Publisher :Council on Foreign Relations Release Date, <https://www.cfr.org/report/major-power-rivalry-middle-east>
- 40- Stewart, Frank Henderson (1994). University of Chicago Press. Stout, Kristie Lu. Blockbuster battle: Is China's movie industry the new Hollywood?.
- 41- Stuart, Harris (2014.) China's Foreign Policy. Oxford: Wiley.
- 42- Van Ness, Peter (1970). Revolution and Chinese foreign policy: Peking's support for wars of national liberation. No. 4. Univ of California Press.

- 43- Wendt, A (1992). Anarchy is what states make of it, in Viotti and Kauppi.
- 44- WENDT, Alexander (1993). Anarchy is what states make of it: the social construction of power politics, International Organization, Vol. 46, No. 2.
- 45- WENDT, Alexander (1999). Social Theory of International Politics, Cambridge University Press, Cambridge.
- 46- Wind, M (1997). The Rules of Anarchy”in Neumann and Waever.

